



۲۰۲۱/۱۲/۱۶



ولی احمد نوری

سید جمال الدین افغان

بخش بیست و شش

«ارنست رونان» (Ernest Renan) نویسنده، فیلسوف و مؤرخ بزرگ فرانسوی در سال های ۱۸۸۵م معاصر (سید جمال الدین افغان) در وصف او نوشته است: «زمانیکه با سید جمال الدین افغان هم صحبت می شدم، حریت افکار و طبیعت نجیب و درست او، مرا به این اعتقاد وامیداشت که من در برابر خودم یکی از آشنایان قدیم خویشتم را دارم. با حضور سید جمال الدین افغان و سخنانش تصور می کردم «این سینا» یا «این رشد» یکی از آن آزاد مردان دنیا را می بینم که روح انسانیت بوده اند.»

دلایل قاطع بر افغانیت سید جمال الدین

تخلیص، تصحیح و دوباره نویسی از ولی احمد نوری

دلایل قاطع بر افغانیت سید جمال الدین

در اول کتاب گفتم که من و استاد «رشید رضا» (۱) در محبت به سید جمال الدین افغان، تتبع احوال و تدوین آثار وی باهم اشتراک داشتیم. وقتی که به قصد سفر به آستانه با استاد رشید در سال (۱۳۱۰ هجری قمری - ۱۸۹۲م) وداع نمودم، اولین سفارش وی به من آن بود که مراتب اخلاص و محبتش را به سید جمال الدین افغان تقدیم دارم و هر چیزی که در آستانه از سید می بینم و یا می شنوم برای وی بنویسم.

اتفاقاً ملاقات من با سید جمال الدین افغان بنا بر بعضی معاذیر دیرتر صورت گرفت. کیفیت را به دوستم شیخ رشید رضا نوشتم. در جواب اولین نامه وی به تاریخ نهم جمادی الثانیة ۱۳۱۰ هـ ق برایم مواصلت کرد. در رساله اش سفر خود را از شهرش "قلمون" (۲) به بیروت توصیف کرد، زیبایی های قریه ها، مزارع و مناظری را که در طول این سفر دیده بود به شرح و بسط آن نوشته و در ضمن آن گفته بود که: «اگر بخت یاری کرد و به دیدار حکیم عصر سید جمال الدین افغان مشرف شدید شما را از سوریه و لبنان سؤال خواهد کرد نه از اروپا و شهر روم و اگر بپرسد از پوست و دانه خرما خواهد پرسید.»

دوست من شیخ رشید رضا می خواست اوصافی که از لبنان نوشته، به قسم تحفه هنگام ملاقات برای سید جمال الدین افغان تقدیم کنم؛ یا اینکه نامه را برایش بخوانم. سید جمال الدین افغان به این نامه اش افتخار می کرد و حق هم داشت

که افتخار کند. نامه اش واقعاً از اعجوبه های ادبی و تاریخی روزگار است که بیشتر به لبنان و مردم آن تعلق دارد. شاید تمام آن نامه را در یکی از مجله ها به نشر بسپارم.

شیخ رشید رضا در آخر نامه اش عنوانی من نوشته بود: «معذرت خواسته اید که به انتظار ملاقات این مرد بزرگ (سید جمال الدین افغان) در گسیل کردن نامه تأخیر نموده اید. تا آنچه را که از وی مشاهده می کنید برایم بنویسید. از قدر و منزلت ممتاز وی نزد من به خوبی آگاه هستید. بهترین معذرت و بهترین شفیع آورده اید. امیدوارم تا کنون با وی ملاقات کرده و از دوستان وی حساب شده باشید و البته شما کاری را انجام می دهید که سبب شادی قلب و روشنی چشم است. اگر با وی داخل صحبت شدید به حضور وی عرض نمایید که این برادر او غرق محبتش بوده و سعادت خود را در قربتش آرزو دارد. و برایش اضافه کنید که این غریق محبتش زبان ثنا و احترام او را ندارد و فقط می خواهد در حضورش و به خدمتش قیام داشته باشد». و در اخیر می نویسد: «برایم بگو که اگر آستانه بیایم ملازمت سید جمال الدین افغان برایم میسر خواهد شد یا خیر؟ آرزومندم مرا از یاد نبری. . الخ».

ولی قبل از آنکه نامه شیخ رشید رضا برایم برسد، من با سید جمال الدین افغان ملاقات و برایش هرگونه علاقه و محبت خود اظهار نموده بودم و اینکه در نشر افکار و تعالیم وی خدمت میکنم به تفصیل خدمتش به عرض رسانیده بودم. از این ملاقات خود به برادرم شیخ رشید رضا نوشتم. وی بی درنگ به تاریخ ۲۱ رمضان همان سال نامه ذیل را برایم فرستاد: «نامه تانرا دریافت داشتم و از تحفه بزرگی که عبارت از مژده شرف ملاقات شما با "حکیم عصر" و بی همتای زمان استاد جمال الدین افغان می باشد، و بمن داده اید تشکر می کنم. چنانچه خود گفته ای، این نتیجه مطالعه ما و شما در سیرت حسنه می باشد که شما از لطف و رعایت وی برخوردار شدید. البته شما حقوق برادری را بجا کردید و آرزوی بزرگ مرا که عبارت از خدمت و ملازمت وی به حیث «ابو تراب» دوم بوده نزد سید جمال الدین افغان بیان کردید، ولی این مطلب را چنانچه که می بایست ادا نکردید. چه من می خواستم مانند ابو تراب در خدمت وی بوده و همه جا در کالبدش باشم. شاید شما قصد مرا درست درک نکرده بودید و یا اینکه فراموش تان شده بود. به همه حال، از خداوند می خواهم که سعی تان را مشکور و عمل تان را مقبول گردانیده، فضیلت و کمال را نصیب تان کند. اما بار دوم امانت را به صورت صحیح ادا نمایید.

میخواهم به جناب سید جمال الدین هم نامه ای بنویسم و از وی آنچه را بخواهم که شما را مکلف سازد تا نزدش حاضر شوم و اگر قبول هم نکند می آیم تا بزیارتش مشرف شوم و از صحبتش خیر و برکت چینم. البته این در صورتی است که شما در آستانه بمانید و اگر به طرابلس آمدید در این موضوع مذاکره خواهیم کرد. فکر میکنم سید جمال الدین راجع به وعده ای که در رساله خود (ابطال مذهب دهریون) داده و گفته بود که دو رساله دیگر در رد دهری ها و مدنیت اسلام مینویسم، نپرسیده اید...»

گفته های شیخ رشید رضا را که به من نوشته بود، در همین جا ختم میکنم. وی در رساله اش مرا مورد عتاب قرار داده که من کلمه کلمه «ملازمت» را به «تردد» تبدیل کردم. شاید این کار را در آنوقت بنا بر مقتضای حال کرده باشم.

وقتی که نامه دوم شیخ رشید رضا را دریافت داشتم به زیارت سید جمال الدین افغان شتافتم و او را از نامه و مضمون شیخ رشید آگاه ساختم. خوب بیادم نیست که نامه را به وی نشان دادم یا اینکه خلاصه آنرا برایش تعریف کردم. بهر

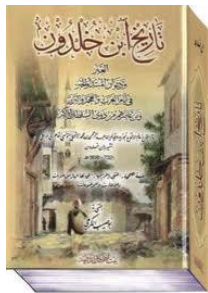
صورت شیخ رشید رضا را از اینکه به امور مسلمانان توجه دارد، ستود و گفت شیخ رشید برای وی هم نامه‌ی خاص فرستاده است. از سید جمال الدین افغان خواهش کردم که جواب نامه را به خط خود بنویسد و بمن بسپارد تا برای شیخ رشید بفرستم. وی معذرت خواست که نزدش قلم و کاغذ ندارد. گفتم از نداشتن کاغذ معذرت خواست، این برای آن بود که یا سلطان عبدالحمید برای وی اجازه کتابت را نمی‌داد و یا اینکه خود سید جمال الدین افغان به کتابت و تألیف توجهی نداشت. بلکه عادت چنان بود که سخنان خود را بر مردم اطرافش بپراگند و مردم آنرا مانند دُر و مرجان بچینند. ولی باز هم من از ترس عتاب شیخ رشید اصرار کردم که اگر چه بسیار مختصر هم باشد، جوابی به قلم رسای خود به شیخ رشید بنویسد. ما در آن هنگام ایستاده بودیم. من فعلاً سید جمال الدین افغان را پیش چشم خود تجسم میکنم که در صحن مسافرخانه (۳) ایستاده، دست خود را بر شانه من گذاشته تبسم کنان از نوشتن نامه باز معذرت می‌خواهد و برای من می‌گوید: تو بهترین قلم رسا داری و کاتب بلیغ من هستی. باید نیابتاً سلام و تحیات مرا به شیخ رشید رضا ابلاغ داری.

واقعاً آنچه که مستحق سید جمال الدین افغان هست گفته نمی‌توانم، اما باز هم می‌گویم که خداوند وی را پُر مهر و محبت و دوست داشتنی آفریده بود. مغرور و متکبر و فریبکار و نیرنگ باز نبود.

بعد از آن از مجلس سید جمال الدین افغان بازگشتم و ماجرا را به دوستم شیخ رشید رضا نوشتم و قتیکه در طرابلس همدیگر را دیدیم نزدش از طرف سید جمال الدین افغان وکالت خواهم کرد. و چنین هم شد.

میخواهم گفتار خود را در باره استاد سید افغانم به بیان اوصافش خاتمه بخشم. امیدوارم که طرف پسند خوانندگان واقع شده از آن نفعی برداشته باشند. این عمل را ضمن یک بحث مقایسوی سید جمال الدین افغان و مؤرخ مشهور «ابن خلدون» انجام خواهم داد.

تصاویر ابن خلدون تاریخ دان شهیر قرن سیزدهم (۴)



کتاب تاریخ
ابن خلدون



تصویر ابن خلدون



ابن خلدون در حال تدریس

اکثر نویسندگان معاصر در موضوع مقارنه و مقایسه بین «ابن خلدون» و فلاسفه قدیم مثل «ارسطو»، «ابوالعلائی معری»، - «مانتسکیو»، «اوگیوست کنت»، «مکیاویلی و سبنسر» به بحث پرداخته اند. البته تفصیل این مقایسات در کتبی که نویسندگان در باره ابن خلدون تألیف کرده اند، ذکر شده است با رجوع به این نگارش ها، سؤالی عرض اندام می‌کند که آیا ابن خلدون به هیچ یک از فلاسفه معاصر شرق مشابهت ندارد؟

بلی! ابن خلدون بدون هیچگونه تردیدی به یک فیلسوف مسلمان سیاستمدار و انقلابی عصر شباهت دارد که عبارت از قائد انقلابات جهان سید جمال الدین افغان می‌باشد. وجه تشابه آنها از یک جهت نیست بلکه در جوانب مختلف باهم

شبیبه اند. هر یک از آنها علوم اسلامی را آموختند. در حکمت، فلسفه، تاریخ و علوم اجتماعی سرآمد اقران خود شدند. هریک از آنها مسلمانان را به مطالعه و بررسی حقایق اسلام و استفاده از آن بصورت مثبت آن و بهبود بشریت تشویق میکردند. هر دوی آنها در سیاست اشتغال داشته خواهان ترقی و پیشرفت انسان بودند. سینه فراخ و قلب پاک داشتند. مردم را به سهولت شیفته خود می ساختند. باطن آنها از ظاهر شان فرق نداشت. هر دو سریع الغضب و تند مزاج بودند.

«لسان الدین بن خطیب» وزیر اندلس که دوست ابن خلدون بوده از وی چنین توصیف میکند: «ابن خلدون شدیدالمزاج بود و این عادت وی بسا مشکلات و مصیبت ها را بار می آورد و سبب قهر و خشونت رجال حکومتی بر وی می گردید».

شیخ محمد عبده همکار و یار نزدیک سید جمال الدین افغان، سید افغان را چنین توصیف کرده میگوید: «وقتی که با سید بزرگوار افغان در پاریس بودیم و به نشر جریده عروة الوثقی می پرداختیم، روزی خواستیم با برخی سیاستمداران اروپا پیرامون بعضی امور متعلق به شرق و آرزوهای مردمان شرق مذاکره و مفاهمه کنیم، سید جمال الدین افغان در حین مباحثه و مفاهمه با برخی سیاستمداران مثل «کلادستون» (۵) آشفته می شد و در اثر خشم وی نتایجی که طرفین به آن رسیده بودیم از بین می رفت». شیخ محمد عبده ادامه داده در باره تند مزاج سید جمال الدین افغان می گوید: «بسا اوقات آنچه را که با کیاست و عقل بنا و آباد کرده با تند از بین برده است».

ابن خلدون و سید جمال الدین افغان در فهم و درک تعلیمات اسلامی مانند مجتهد آزاد از عقل خود کار می گرفتند و تابع محض و مقلد نبودند. هر دوی شان در فراهم ساختن منافع عمومی مسلمانان می کوشیدند و می خواستند اجتماع اسلام را از راه توفیق و هم آهنگ ساختن اصول صحیح اسلام با قواعد اجتماعی که مفاد آن به بشریت ثابت شده اصلاح کنند.

آنها آرای خود را با صراحت بیان می کردند و بدون کدام ترسی در تطبیق آن می کوشیدند. با خرافات و عاداتی که با دین آمیخته مبارزه می کردند. از همین جهت به هر شهر و کشوری که می رفتند و یا به دربار شاهانی که آنها را می خواستند، دشمنان و حسودان علیه آنها قیام می کردند.

ابن خلدون چیزی کم شش صد سال قبل در دربار «غرناطه» (۶)، «فارس» و «تونس» عین وضع و حالتی را داشت که سید جمال الدین در دربار «کابل»، «تهران»، «قاهره» و «آستانه» در عصر حاضر داشت.

اگر خداوند سید جمال الدین افغان به شیوخ متعصب و جامد مانند شیخ «علیش» مبتلا ساخت که عصای خود را برداشته سید جمال الدین افغان و شاگردانش را از گوشه و کنار ازره، بیرون می راند، ابن خلدون را هم در تونس به چنین شیخ متعصبی «ابن عرفه» مبتلا ساخته بود. شیخ ابن عرفه از اینکه مردم فریفته ابن خلدون بودند و شاگردانش به طرف حلقه درسش می شتافتند، رشک می برد. ابن خلدون خودش می گوید: «ابن عرفه نزد حکام تونس سخن چینی می کرد و آنها را به حبس و طرد من ترغیب می نمود».

«پیرو» پادشاه هسپانیه به ابن خلدون پیشنهاد کرد که خود را از تکلیف و زحمت برهاند، نزد وی بیاید، هرچه از مال دنیا خواسته باشد برایش فراهم خواهد ساخت. اما ابن خلدون پیشنهاد پادشاه هسپانیه را رد نمود. همچنین سلطان عبدالحمید پادشاه ترکیه به سید جمال الدین افغان پیشنهاد کرد که دوش خود را از زیر بار سنگین و تکالیف سیاست سبک سازد و در مقابل دشمنان خود قد علم نکند. سلطان در پاداش این امر قصر مجلی با همه لوازم برایش اهدا خواهد کرد و یکی از زیبا رویان «یلدز» (۷) را به وی خواهد داد. ولی سید جمال الدین افغان امتناع ورزیده گفت:

« اگر وی این کار را قبول کند، چنانکه مردم از شراب نوشیدن شیخ علیش و یارانش به تعجب می افتند، از این عمل وی نیز به شگفت اندر خواهند شد.

ابن خلدون به حال غربت و پریشانی در مصر وفات کرد و در مقبره صوفیه خارج باب النصر مانند مسافران عادی در قبر بی نام و بی نشانی دفن شد. سید جمال الدین افغان هم در غربت و محتاجی در آستانه (استانبول کنونی) فوت کرد (۸) و در مقبره «شیخلر مزار لغی» در نشاناتش دفن شد. اگر «مستر کراین» امریکایی به سروقتش نمی رسید، اندکی مانده بود که قبرش محو شود. چنانکه می گویند این امریکایی با صرف ده ها هزار دالر مقبره بزرگی برای سید جمال الدین افغان بنا نمود. (۹)

علامه آلمانی استاد «فون فیزدنونگ» می گوید: «ابن خلدون آخرین ستاره ای بود که در آسمان تفکر آزاد اسلامی درخشید.»

واقعاً ابن خلدون در تاریکترین دوران جهان اسلام از نگاه استقلال و سیاست می زیست، ولی مثل ستاره ای، آن تاریکی ها را نور بخشید و افول کرد.»

مسلمان پاک و فوق العاده با غیرت بود. می دید قوایم دولتش از هر طرف گسسته و نیروی آن در همه جا به تحلیل می رود. بیگانگان از هر طرف دست چپاول دراز می کنند. دولت های مُغل، ترک و بربر صریحاً در صدد بربادی دولت عربی می باشند. به چشم سر می دید که تیمور مغل در شرق، شامات (۱۰) را درهم میکوبد و «پتروی» هسپانوی با تمام قوا آماده حمله بر «غرناطه» آخرین امیر نشین عربی در اندلس هست، ابن خلدون همه اینها را می دید و بر این ملک از دست رفته حسرت می خورد. در جهان اسلام با تفحص و کنجکاوی گردش می کرد. شخصاً در این کشورها از «اشبیلیه» (۱۱) در غرب تا «شام» و «حجاز» در شرق آواز بلند میکرد، می نوشت و به تألیف می پرداخت. افکار خوابیده و دل های پژمرده را به شور می آورد. هر قدر فریاد میکرد غیر از پژواک آواز خود چیزی نمی شنید و هر قدر پند و اندرز می داد جز جفا و جور چیزی نمی دید.

آن شعله خاموش شد و ابن خلدون در آن تاریکی مطلق چشم فرو بست اما بعد از گذشت پنج قرن دوباره زنده شد و از برش در لباس جمال الدین افغان برخاست. سید جمال الدین افغان چشمش را کشود و در چپ و راست زوایای جهان اسلام نظر افکند.

آیا وی چه دید؟

دید، آنچه را که ابن خلدون قبل از پنج قرن دیده بود.

دید، که هنوز ظلمت بر همه جا سایه افکنده و مردم در خوابند.

دید، «تیمور لنگ» در لباس سلطان عبدالحمید پادشاه ترکیه عثمانی و «ملکه ویکتوریا» تاجدار سلطنت برتانیه مجسم شده است. یعنی سید جمال الدین از قبر ابن خلدون برخاست. از این قیام هدفش، هدف ابن خلدون و مسؤلیتیش، مسؤلیت ابن خلدون بود.

بکس و عصای سفر خود را گرفت و به طرف شرق و غرب جهان آهنگ سفر کرد. از مکه و قاهره و تهران آغاز نمود و بعد از اقامت و دعوت و ارشاد مردم در پترسبورگ، ویانا، لندن و پاریس به آستانه رسید و در همان جا چشم از جهان بست. سید جمال الدین افغان مرگ را از سوی و زندگی را از سوی دیگر می دید. از مشاهده مردمانی که تن به قناعت و توکل سپرده و غرق در جهالت و نادانی اند رنج می برد و در تنویر آنها همت می گماشت. آرزو

داشت جهان شرق هم در به اسلح علم و دانش مجهز شوند و در پناه علم و دانش به ترقیات و پیشرفت و نشاط زندگی نایل آیند.

چنانیکه «ابن عرفه» در تونس و «قاضی البساطی» در مصر پنج قرن پیش در مقابل ابن خلدون مقاومت کردند در قرن نزده «شیخ علیش» در مصر و «حسن فهمی افندی» در آستانه در برابر جمال الدین که در لباس ابن خلدون ظاهر شده بود مقاومت میکردند. ولی سید جمال الدین همیشه بخود خطاب میکرد: «تو باید به تبلیغ و خطابه دوام دهی و به ترغیب و تشویق مردم بپردازی تا اختلافات را کنار گذارند و اوهام و خرافات را دور اندازند. تو باید فریاد و ناله درمندان را بگوش همه برسانی!».

سید جمال الدین افغان به گذشتگان و رفتگان درود می فرستاد ولی بر مسلمانان گمراه و غافل فریاد می زد :

کجائید؟ ای صاحبان شفقت!

کجائید؟ ای صاحبان قدرت!

کجائید؟ ای مروت را علمداران!

کجائید؟ ای بیچاره ها را مددگاران!

کجائید؟ ای بزرگان! و صاحب رسوخان!

کجائید؟ ای دانیان و ای حکیمان!

کجائید؟ ای عدل را فرماندهان!

کجائید؟ ای ملت را پایگذاران!

کجائید؟ ای از حق غافلان!

کجائید؟ ای بهترین ملتی که برای ارشاد مردم فرستاده شدید! و مردم را به اعمال نیک می خواندید! و از کارهای زشت باز میداشتید! و به سوی بزرگان دین صلح و سلام و گذشتگان اسلام می نگرید و به روان شان عرض میکنید :

از گور های تان به بازماندگان تان نظر کنید که بعد از شما چه کردند؟؟ ببینید که به فرزندان شما چه مصیبت ها پیش آمده است! ببینید به آنانی که به مذهب شما گراییدند و از راه شما انحراف کردند! به اخلاف تان نظر کنید که راه و روش و طریق خلاف شما را پیمودند! به گروه گروه تقسیم شدند و از هم بریدند و با هم به خصومت و خشونت پرداختند!

و اکنون چنان ضعیف و ناتوان گردیده اند که دل ها از سوز آن آب میگردد! چنان دستخوش بیگانه شده اند که توان دفاع از خود، از سرزمین خود و از ارزش های خویش را ندارند!! ایا از عالم بالا فریاد نمی کنید؟ که ای خواب رفتگان بیدار شوید! و ای غافلان هوشیار گردید! و راه راست را بازیابید!!»

و آیا سید جمال الدین افغان از بیدار نشدن شرق و کوشش اهل آن در راه اصلاح مایوس شد؟؟ نه! هرگز نه! ناامیدی را به خاطر راه نداد. بلکه با درد مشاهده کرد که درخت جهان اسلام خشکیده ولی در لابلای این خار و چوب خشک، برگ های سبز به نظر می خورد. چهره گرفته اش درخشیدن گرفت و نور امیدی در دلش راه یافت. از خود سؤال کرد: «آیا این برگ های سبز از زندگی پار باقی مانده اند؟ یا برگ های جدید و با زندگی

جدید روئیده اند؟ هرچه باشد در درخت سبزی، در بیمار رمق و در بدن نفس باقیست! پس باید در احیای این درخت به جان کوشید».

آری! سید جمال الدین افغان با همه تکلیف و زحمت به مبارزه برخاست و همه شیرینی و تلخی هایی را که ابن خلدون (اول) چشیده بود، چشید. هر دو ابن خلدون فرزندی از خود نگذاشتند. تنها فرق شان در اینست که ابن خلدون مغربی کتاب مشهور اجتماعی خود مقدمه جهان شمولی را به یادگار گذاشت. اما ابن خلدون افغان هیچ کتاب و مقدمه از خود نماند. بلکه ملتی را بجا گذاشت که آنرا بیدار کرده و پند آموخته بود. این ملت با همه جد و جهد و استقامت خود را در امواج دریای زندگی پرتاب نموده است و انشاء الله خویش را به ساحل نجات خواهد رساند.

سیاح مشهور روسی «شیخ عبدالرشید ابراهیم» (۱۳) می گوید: «روزهای بیماری سید جمال الدین افغان به زیارتش رفتم، با دست اشاره کرد تا نزدیک او شوم. نزدیک شان شدم. شیخ توان حرف زدن نداشت، کاغذ و قلم گرفته نوشت». «خداوندا تو گواهی که پیغمبر (ص) هنگام وفات امتی امتی می گفت و من ملتی ملتی می گویم». وی می افزاید: «بعد از گذشت تقریباً دو ساعت که نزدش بازگشتم، وفات کرده بود». (روحش شاد و روانش آزاد باد. ولی احمد نوری)

تبصره ها از ولی احمد نوری



۱- به گمان غالب این همان شیخ رشید رضا است که مجله «المنار» را که سرپا از علم حدیث بحث میکند، نوشته است. و شاگردان بیشمار و جویندگان علم از آن فیض برده اند. او به همراهی شیخ "نوح نجاتی" که از اهل البانیا و محدث نامدار است، بوده و در زمان اقامت سید جمال الدین افغان در آستانه، هر دو از شاگردان سید جمال الدین افغان بوده اند.

۲- "قلمون" نزدیک شهر ترابلس است. ترابلس را در عربی به (ط) مینویسند (طرابلس). دومین شهر بزرگ سنی نشین لبنان بوده که در شمال آن کشور واقع بوده است. در آنزمان یعنی در قرون ۱۴ تا ۱۷ اکثریت نفوس آنرا اهل تسنن تشکیل میداد (۸۴ فیصد) و ۶ فیصد باشندگان آن ارتودوکس و ۵ فیصد هم علوی و بقیه ۵ فیصد دیگر را مارونی ها، عیسوی ها، اهل تشیع و سایر اقلیت ها تشکیل میداده است. در ۱۸۲۵م این شهر و نواحی دور و پیش آن را لبنانی ها از ترک ها عثمانی گرفتند و نام آن را تریپولی (Tripolie) گذاشتند. البته نباید این تریپولی را با "تریپولی" پایتخت کشور لیبیا به اشتباه گرفت. برای معلومات بیشتر و مفصل تر در باره شهر قدیمی تریپولی کشور لبنان می توان به لینک آتی مراجعه نمود.

http://www.meda-corpus.net/arb/fitxes/F1SITES/FRN/lb_s11.pdf

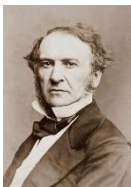
(۱) «مسافر خانه» در آن زمان مسافر خانه به ساختمانی می‌گفتند که دارای اتاق های متعدد برای اقامت مسافران با تسهیلات رفاهی کمتر از هتل ها داشت. و به صاحب آن یا مأمور آن «مسافر خانه چی» می گفتند.



(۲) «ابن خلدون» نام مکمل این بزرگمرد (ابو زید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون) است. او در قرن سیزدهم بتاریخ ۲۷ می ۱۳۳۲ میلادی در تونس بدنیا آمده و در ۱۷ مارچ ۱۴۰۶ میلادی در شهر قاهره چشم از جهان پوشیده است. او تنها یک تاریخ دان نبوده بلکه یک متفکر، فیلسوف و مرد سیاسی عرب قاره افریقا در عصر خود بوده است. ابن خلدون یکن از محققان و پیشگامان سوسیولوژی (جامعه شناسی) مودرن در تاریخ ثبت شده است. آثار بیشمار گران

بهایی به بشریت به یادگار گذاشته است. آنانی خواسته باشند، بیشتر با این فیلسوف بی همتا آشنا شوند و آثار ماندگار او را بیشتر دریابند به لینک آتی مراجعه کنند.

http://fr.wikipedia.org/wiki/Ibn_Khaldoun



«ویلیام هیوارد کلاستون» (William Ewart Gladstone) چندین بار به حیث صدراعظم برتانیه کبیر در رأس امور آن کشور قرار داشته است از دسمبر ۱۸۶۸ تا فروری ۱۸۷۴ و از ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۶ و برای بار سوم از ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۴ صدراعظم دولت شاهی انگلستان بوده است. و قرار اسناد وزارت خارجه برتانیه که از زبان «کریست رندل» سفیر برتانیه در تهران (در زمان حکومت خمینی) شنیده ام : کلاستون چندین بار سید جمال الدین افغان را به حضور پذیرفته است. کلاستون یکی از معماران ایده دیموکراسی در انگلستان میباشد.



(۳) «غرناطه» اسم قدیم شهر «گرانادا» در هسپانیه می باشد که در آن وقت تحت اثر اعراب بوده است. در لینک های آتی میتوانید «قصر حمرا» را در گرانادا یا غرناطه سابق که کاملاً به سنیل شرقی مخصوصاً اسلامی اعمار شده است و اقامتگاه سلاطین آن زمان بوده با نمای از شهر غرناطه مشاهده کنید :

لینک ها را در براوزر صفحه انترنت تان کاپی کرده مشاهده کنید.

<http://www.facebook.com/video/video.php?v=۱۱۶۲۹۷۲۲۰۱۲۰۷>

<http://www.youtube.com/watch?v=AYU۱jQvnXuE>

« یلدز » نام قصر سلاطین عثمانی بود. در وقت سلطان عبدالحمید تعداد ساکنین این قصر به دوازده هزار نفر می رسید.

(یلدوز) به ترکی (ستاره) را گویند

(۴) سید جمال الدین افغان به مرض لاعلاج سرطان الاثنه تحتانی و سینه اش مبتلا شده بود که بالاخره این مرض به مرگ او تمام شد. شیخ «ابراهیم یازجی» در مرثیه ای که در مرگ سید جمال الدین افغان سروده بود در این باره چنین نوشته است: «سید جمال الدین افغان به علت داشتن سرطان فوت نمود. سرطان مابین فک سفلی و سینه یعنی در مجرای فصاحتش ظهور کرد. البته در این هیچ تعجبی نیست زیرا همیشه سرطان در بحر می روید و نمو می کند» ولی اطبا فکر میکردند که علت ابتلای سید جمال الدین افغان به بیماری سرطان آن بود که وی چای بسیار می نوشید و سگرت زیاد می کشید و در طعامش نمک بسیار استعمال میکرد. یکی از دوستان شاعر شیخ در این مورد می نویسد:

الملح والشای مع الدخان اودت بروح شیخنا الافغانی

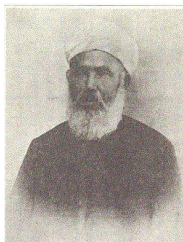
(۵) روح و روان جمال الدین افغان، این فرزند اصیل افغانستان شاد باد، و عشق و احترامش در دل هر افغان جاویدان.

(۶) در سال ۱۳۲۳ش (۱۹۴۴م) به اثر تصمیم و هدایت اعلیحضرت محمد ظاهرشاه پادشاه ادب دوست و هنر پرور افغانستان و موافقت کشور دوست ترکیه بقایای جسد سید جمال الدین افغان یا بهتر بگویم عظام رمیم سید جمال الدین افغان به وطن آبایی اش افغانستان انتقال داده شد و با مراسم با شکوهی که شایسته مقامش بود در محوطه پوهنتون کابل در یک مقبره مُدرن به خاک سپرده شد. گذارش انتقال تابوت استخوان های سید جمال الدین افغان به وطنش بسیار جالب و دانستنی است که در لابلای یکی از مقالات به مطالعه شما خواهم رسانید.

(۷) شامات یا بلاد شام بر سوریه امروزی اطلاق می شود؛ اما از نگاه تاریخی کشوری شامل اردن، سوریه، فلسطین و لبنان بود و پس از جنگ جهانی اول به کشور های یادشده تجزیه گردید؛ اما امروز «شام» بیشتر بر سوریه اطلاق می گردد.

(۸) اشبیلیه Sevilla یکی از شهر های بزرگ اسپانیا است و در اندلس اسلامی بعد از قرطبه، اشبیلیه مشهورترین شهر های اسپانیای آن زمان بود.

(۹) «شیخ عبدالرشید ابراهیم» در سال ۱۸۵۷م در روستایی به نام «تارا» ازبکستان (قبل از اشغال ازبکستان



توسط روس ها) از یک پدر اوزبک «عمر افندی» و مادر کُرد ترک نژاد «حلیمه» به دنیا آمد. بعد از تحصیلات اسلامی و ژورنالیستی هنگام جوانی بحیث اولین نماینده سیاسی مسلمانان روسیه تزاری شناخته شد. به زودی به حیث یک نویسنده مسلمان روسی در کشور های اسلامی به مسافرت ها و لکچر ها پرداخت. در همین سفر ها بود که به دیدار سید جمال الدین افغان در آستانه رسید و از دیدار و افکارش فیض بُرد و تا دم مرگ دوست و دوستدارش باقی ماند. آثار

و تألیفاتی به نام عبدالرشید ابراهیم دارد. مشهورترین کتاب او سرگذشت خودش و زندانیان بیشمار دیگر را در زندان سایبریا بیان می کند. او نام «ابراهیم» را از اسم پدر کلانش «استاد ابراهیم هاوند» انتخاب کرده است.

روحش شاد باد.

پایان بخش بیست و ششم

ادامه دارد



برای مطالب دیگر ولی احمد نوری روی عکس کلیک کنید

